

نگاهی به بینش و منش مبارز نستو شهید آیت... سید محمد رضا سعیدی

مجاهد سعید



با آثار و گفتارهایی از

آیت... سید محمد سعیدی، آیت... سید احمد خاتمی، آیت... سید جواد علم الهدی

حجج اسلام محمد جواد حجتی کرمانی، عبدالمجید معادیخواه

سید حسن سعیدی، حسین شریعتمداری، عزت... مطهری

مرتضی الویری و سید صادق قاضی طباطبایی

۴۳
چهارشنبه
ضمیمه رایگان روزنامه شهرآرا
۱۴۰۴ ۱۱ ۲۶
۸ صفحه ویژه شهید
آیت... سعیدی
۱۵ فوریه ۱۴۰۴ ۲۶ شعبان ۱۴۴۸
شماره ۴۶۹۸ روزنامه شهرآرا

شاگرد حقیقی مکتب امام (ره)

گفتاری از حسین شریعتمداری
در باب شخصیت سیاسی واجتماعی شهید سعیدی

شهید آیت... سعیدی شخصیت فوق العاده جذابی داشتند و وقتی انسان به چهره ایشان نگاه می کرد، به یاد خدا می افتاد. شجاعت ایشان کم نظیر بود و نگاه بسیار عالمانه و دقیقی به مسائل داشتند. در آن دوره و در برخی عرصه های سیاسی و فرهنگی واقعا یکه تاز بودند.

در دوره دانشجویی ما، میانی اعتقادی دانشجویان مسلمان، از دو سو در معرض خطر بود؛ یکی از طرف مارکسیست ها که به خصوص در محافل دانشجویی به شدت فعال بودند و دیگری ساواک. با دوستانی چون آقایان نوروزی، الویری، محسنی نیا، صفری و اسماعیلی نژاد تصمیم گرفتیم انجمنی به نام «انجمن کاوش های دینی و علمی» راه بیندازیم. این انجمن را در دماوند تشکیل دادیم و از روحانیان اندیشمند و انقلابی برای سخنرانی دعوت می کردیم. در آن موقعیت دشوار و خفقان سنگینی که رژیم حاکم کرده بود، آیت... امامی کاشانی حدود یک سال، شهید باهنر حدود یک سال و نیم و شهید شرافت بیش از دو سال، روزهای جمعه خود را به این جمع اختصاص دادند که کار بسیار ارزشمندی بود. آقای هاشمی رفسنجانی و شهید هاشمی نژاد هم وقت زیادی را صرف این انجمن کردند. شهید آیت... سعیدی هم روحانی انقلابی، شجاع و مبارزی بودند که در منبرها و مسجدشان نام مبارک حضرت امام (ره) را صراحتا بیان می کردند. شهید آیت... محلاتی هم همین طور، ماز طریق دانشجویانی که با آن ها ارتباط نزدیکی داشتیم، شهید آیت... سعیدی و مسجد ایشان را شناختیم و به سراغشان رفتیم. ایشان ما را در جریان آخرین نظرات امام (ره) می گذاشتند و در کاری که انجام می دادیم، راهنمایی مان می کردند. گاهی هم پیشنهادهایی به ما می دادند که انجام می دادیم. ایشان هم در مسجد و هم در منزلشان جلساتی داشتند. یک وقتی می خواستیم یکی از اعلامیه های امام (ره) را که درباره فلسطین صادر فرموده بودند، منتشر کنیم. از آنجا که توسط ساواک شناسایی شده بودیم، با ایشان مشورت می کردیم تا امکاناتی را در اختیار ما قرار بدهند. ایشان گفتند می توانند برای ما جایی را فراهم کنند. یادم هست تابستان بود. بعد از ظهر روزی به منزلشان رفتیم و فرمودند: «توانسته ام در این نزدیکی جایی را پیدا کنم. می توانید همین جا در منزل ما اعلامیه امام (ره) را تکثیر کنید.» گفتیم: «دستگاه استنسیل خیلی سروصدا دارد و همسایه ها متوجه می شوند.» ایشان گفتند: «همسایه های ما آدم های مطمئنی هستند...» به هر حال، انقلابیون زیادی به مسجد ایشان رفت و آمد می کردند و ایشان هم به صراحت از امام (ره) نام می بردند. با دوستان مشورت کردیم و دیدیم انصاف نیست ایشان که خود به شدت تحت نظر هستند، به خاطر کار ما گرفتاری جدیدی پیدا کنند. بنابراین تلاش کردیم جای دیگری پیدا کنیم و موفق هم شدیم.

ایشان همواره تاکید می کردند باید فعالیت هایمان را در مسیر حضرت امام (ره) تنظیم کنیم و بیشتر از طریق شهید مطهری از آرای امام (ره) با خبر می شدند. ایشان بچه ها را به کار گروهی تشویق و آن ها را با خط امام (ره) آشنا می کردند و در این راه از هیچ فداکاری ای دریغ نداشتند.

آیت... سعیدی فردی بسیار صادق، دلسوز، صمیمی و ساده زیست بودند. در نتیجه، هر جوانی که از نزدیک ایشان را می شناخت، جذبشان می شد و می فهمید درباره روحانیت دچار توهم بوده و تصویر غلطی داشته است. جوان هایی که این واقعیت را می دیدند، خود به خود و به سرعت فاصله با روحانیت را از میان برمی داشتند و همین پیوند بین تیپ تحصیل کرده و دانشجوی بود که انقلاب اسلامی را سرعت بخشید.

آیت... سعیدی به شدت ضد سرمایه داری بودند و این موضوع در آن دوره برای جوانان جذابیت زیادی داشت. زندگی ساده ایشان همراه با اعتراض به سرمایه داری و سرمایه داران آمریکایی و شجاعت کم نظیر ایشان در بیان حقایق، طبعاً در اعتماد جوانان به توانایی های روحانیت در رهبری نهضت تأثیر فوق العاده ای داشت. بسیاری از روحانیان متوجه خطر حاکمیت سرمایه بودند که برگرفته از اندیشه های امام (ره) بود، اما حالت معترضانة در امثال شهید آیت... سعیدی در اوج بود.

آیت... سعیدی، افکار و راه ایشان پس از شهادتشان بیشتر شناخته شد و این اساساً رمز شهادت است. برای همه این سؤال مطرح شده بود که چرا ایشان را به شهادت رساندند و طبیعتاً وقتی به دنبال پاسخ می گشتند، بسیاری از حقایق برای آن ها روشن می شد. شهادت ایشان بسیار مظلومانه بود و تا چندین روز کسی از شهادت ایشان خبر نداشت! بعد هم که مشخص شد، این خبر به سرعت در همه جاپخش شد و در همه محافل دانشجویی، مساجد و هر جا که امکانی پیش می آمد، درباره این موضوع صحبت می شد. دو ویژگی شهید سعیدی در نگاه همه بسیار برجسته بود؛ یکی اینکه ایشان شاگرد امام (ره) بودند و دیگر اینکه مواضع ضد امپریالیستی بسیار جدی و شددیدی داشتند.

۵۲



شهریار

شهریار

شهریار

شهریار

شهریار

شهریار

شهریار

شهریار

شهریار

شهریار

شهریار

شهریار

شهریار

شهریار



امید حسینی نژاد
روزنامه نگار

نهضت امام خمینی (ره) در دهه ۴۰ خورشیدی دچار تحولات چشمگیری شد. از سویی حکومت پهلوی به هر نحوی به دنبال آن بود تا هر صدای مخالفی را خاموش سازد و با ارباب و تبعید به دنبال این هدف بود. اما امام خمینی (ره) و شاگردان ایشان با قدرت مسیر نهضت را ادامه دادند و هر کدام از شاگردان امام (ره) وظیفه ای را پیگیری می کردند.

با نگاهی به اوضاع دهه ۴۰، به خوبی درمی یابیم که هم محمدرضا پهلوی به این نتیجه رسیده بود که باید به سمت اقتدار و حکومت فردی حرکت کند و هم امام خمینی (ره) امکان آغاز انقلابی بنیادین را فراهم می دید. از این رو، دهه ۴۰ سرآغاز تضادها و چالش ها بود. این تضاد با وقوع قیام پانزدهم خرداد سال ۱۳۴۲، محمدرضا را به سوی رویکرد بسته نگاه داشتن جدی فضای سیاسی جامعه سوق داد تا در سایه برخورداری از حمایت غرب، به ویژه آمریکا، بقای سلطنت خاندان پهلوی تضمین شود. رژیم شاه در طول یک دهه برنامه های خود را پیش برد، بر اصول شش گانه انقلاب سفید، در مراحل مختلف، اصل های دیگری را افزود و در نهایت آن را به هفده اصل رساند. اصلاحات ارضی را مطابق میل خود اعمال کرد، مستشاران آمریکایی را به ایران آورد و افرادی چون امیرعباس هویدا را بر مسند قدرت و دولت نشاند، انقلابیون را سرکوب کرد، رهبران مذهبی را تهدید، دستگیر و گاه تطمیع ساخت، روابط دوستانه ای را با دولت های غربی به ویژه آمریکا برقرار ساخت، به تدریج به سمت ژاندارم منطقه شدن حرکت کرد، با اسرائیل مراودات دوستانه ولی محتاطانه و مخفیانه ای را شروع کرد و در پایان دهه ۴۰ به ثروت های هنگفت نفتی نیز دست یافت، ولی از سوی دیگر، جامعه را به سمت فساد و مظاهر کاذب تمدن غرب سوق داد. در واقع، دو شاخصه «استبداد» و «مذهب زدایی» حکومت پهلوی، دو عامل اساسی تقابل و روبرویی نیروهای مذهبی و ملی و حتی غیرمذهبی با رژیم بودند. این سیاست ها موجب به حرکت درآمدن نیروهای مخالف شد و در واقع حرکت این نیروها معلول آن سیاست ها بود. شاگردان و پیروان امام (ره) در مدت تبعید ایشان که تا دوازدهم بهمن ۱۳۵۷ به طول انجامید، مبارزه و مخالفت با رژیم را به انحنای مختلف ادامه دادند و به آن استمرار بخشیدند.

این گروه از روحانیان که مسئولیت های اساسی را در تهران، قم و شهرستان های بزرگ به عهده داشتند، به دو دسته تقسیم شدند که هر کدام مقوم دیگری بودند. گروه نخست به مبارزات فکری و فرهنگی روی آوردند و نهضت سیاسی امام (ره) را با نهضت علمی و فرهنگی آمیختند. این افراد در دهه ۴۰ به روش های گوناگون به مبارزات و فعالیت هایشان ادامه دادند و بخشی از بار عظیم نهضت را به دوش کشیدند. آنان زمینه های ذهنی و فکری و عقیدتی انقلاب را تسهیل کردند و به سیر انقلاب سرعت و شتاب بخشیدند. شهید مرتضی مطهری، شهید دکتر بهشتی، شهید

نگاهی به پیش و منشی مبارز نستوده
شهید آیت... سید محمدرضا سعیدی

مجاهد سعید

دکتر مفتاح و شهید دکتر باهنر از نمونه های سرشناس این گروه هستند. میان این دسته و حضرت امام (ره) رابطه عمیق فکری و سیاسی حاکم بود؛ به طوری که امام (ره) در اغلب موارد دیدگاه های آن ها را در تعیین مسیر مبارزه، مهم و اساسی می شمرد. گروه دوم کسانی بودند که به کارزار سیاسی و انقلابی وارد شدند. این عده در سراسر کشور ارتباطی زنجیره ای را ایجاد و رابطه مخالفان رژیم را باهم تسهیل کردند. مرحوم آیت... طالقانی، آیت... خامنه ای، حجت الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی و شهید سعیدی نمونه های بارز این دسته بودند.

آیت... سعیدی در فرایند انقلاب اسلامی در زمره این گروه بود. در واقع این گروه شاگردان امام (ره) برای خلع پهلوی از قدرت، به فعالیت سیاسی گسترده روی آوردند. امام خمینی (ره) بر این باور بود که خط مرجعیت در گذشته چندان خوب عمل نکرده است. امام (ره) در نامه ای که به شهید سعیدی نوشته اند، آشکارا به این موضوع اشاره کرده اند: «سلف صالح ما فرصت عجیبی را در موقع رفتن سلف خبیث از دست داده اند و پس از آن هم فرصت هایی بود و از دست رفت تا این مصیبت ها پیش آمد.»

● آغازین روزهای زندگی

آیت... سید محمدرضا سعیدی دوم اردیبهشت ۱۳۰۸ خورشیدی در منطقه نوغان مشهد، در خاندان علم و فقاقت و سیادت دیده به جهان گشود. درس ابتدایی را نزد پدر و ارسته اش، سیداحمد، آموخت و در دوران نوجوانی به لباس روحانیت درآمد. آیت... سعیدی برای ادامه تحصیلات دینی به مشهد مقدس رفت و منطق و اصول را نزد عالمان برجسته ای چون ادیب نیشابوری، شیخ هاشم و شیخ مجتبی قزوینی فراگرفت.

ایشان از ابتدای معاش اجتماعی به مدرسه و حجره نشینی و خواندن و بازخوانی جزوه و کتاب بسنده نکرد و در حالی که اندوه از دست دادن مادر و خواهر را در کودکی تحمل کرد، با مشاهده نابسامانی های ناشی از استبداد و اختناق رضاخانی و زندگی پر درد و رنج جامعه، فشار شدید حکومت بر حوزه های علمیه، از آنچه به نفع محرومان و درد مندان بود، دریغ نداشت. فرزند آیت... سعیدی درباره خصلت مردم خواهی او می گوید: «... یکی از روزها که از مسجدشان، مسجد موسی بن جعفر (ع) در خیابان غیانی تهران، به منزل آمدند، دیدیم عبا روی دوششان نیست. پرسیدیم پس عبایتان چه شد؟ گفتند: سر راه مرد فقیری دیدم که از سرما می لرزد. عبایم را روی دوشش انداختم. من دیدم که حالا قبادم و فعلاً به عبا احتیاج زیادی ندارم. پس نباید فرد مسلمانی از سرما بلرزد و من، هم عبا داشته باشم و هم قبا. یکی ش برایم کافی بود...» «... در همسایگی ما یک راننده تاکسی زندگی می کرد که وضع خوبی نداشت. او تعریف می کرد که یک روز صدای نفس نفس زدن یکی را شنیدم که از پله ها بالا می آید. محل سکونت ما در طبقه سوم بود. وقتی نگاه کردم، آیت... سعیدی را دیدم که یک گونی زغال به دوش گرفته و برای مامی آورد...»



● دوران تحصیل

آیت... سید محمد رضا سعیدی در زمانی اندک به مقام و جایگاه علمی ویژه‌ای در حوزه علمیه مشهد رسید و به زهد و پرهیزگاری شهرت یافت. ایشان پس از پایان دروس سطح و بهره‌گیری از استادان فرهیخته حوزه مشهد مقدس، برای طی مدارج عالی علم دین و استفاده از محضر فقهای بزرگ و مراجع عالی قدر به شهر قم هجرت کرد. در روزهای نخست ورود به قم در درس مرجع بزرگ شیعه، آیت... العظمی بروجردی، شرکت کرد و از محضر عالمان دیگری از جمله آیت... میرزاهاشم آملی کسب فیض کرد.

در این هنگام آواز هجرت و الامقام به نام «حاج آقا روح...» موجب شد تا آیت... سعیدی را به محضر درسش بکشاند و بدین ترتیب گم شده خود را بیابد. رفته رفته در میان صدها شاگردی که از محضر درس حضرت امام خمینی ^(ع) کسب فیض می‌کردند، سعیدی بسیار نامدار شد. وی لب اسلام ناب محمدی را از محضر امام ^(ع) دریافت و از همین زمان تلاش‌های سیاسی‌اش شروع شد. او می‌کوشید روحانیان و علمایی را که در خارج از کشور به سر می‌بردند، با امام ^(ع) مرتبط سازد و از این طریق، اندیشه امام ^(ع) را به آن سوی مرزها بکشاند. او همچنین در سفرهایش به شهرستان‌ها مبارزه بی‌وقفه‌ای علیه رژیم شاه آغاز کرد.

● آیت... سعیدی در کویت

در حادثه پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ که حضرت امام خمینی ^(ع) دستگیر و زندانی شد، آیت... سعیدی برای تبلیغ در کویت به سر می‌برد. وی از طریق رادیو از اوضاع داخلی ایران آگاه شد و همراه دیگر روحانیان مبارزی که در کویت بودند، از جمله آقایان حجت الاسلام والمسلمین دوانی، آیت... خزعلی، حجت الاسلام والمسلمین وحیدی و آیت... سید عباس مهری بانوشتن نامه‌هایی به مراجع مقیم نجف، آنان را از خطری که جان امام ^(ع) را در ایران تهدید می‌کرد، آگاه کردند. سعیدی به این کار بسنده نکرد و به رغم آگاهی از حضور مأموران امنیتی شاه در کویت، در حسینه نخچیل کویت به منبر رفت و دستگاه شاه را به باد انتقاد گرفت؛ بدان حد که ایرانیان مقیم کویت و حتی نیروهای اطلاعاتی شاه را به شگفتی واداشت.

آیت... سعیدی پس از ایراد این سخنان، چند ماه در کویت ماند، اما سرانجام پس از پایان ماه محرم و صفر با لباس مبدل به ایران آمد و خود را با شتاب به قم رساند تا به دیدار امام ^(ع) برسد. پیش از دیدار، نامه‌ای به امام ^(ع) نوشت که چنین مضمونی داشت: «سیدی و مولایی! با قیافه منحوسی وارد قم شده‌ام و اجازه ملاقات می‌خواهم.»

● آیت... سعیدی در نجف

آیت... سعیدی با وجود سختگیری‌های شدید مأموران امنیتی، با عبور از راه‌ها و گذرگاه‌های مخفی از مرز ایران گذشت و خود را به نجف رساند. او در زمان حضورش در نجف برای بهتر شناساندن امام ^(ع) به علما و مدرسان حوزه علمیه تلاش فراوانی کرد.

سعیدی پس از بازگشت از نجف به دعوت مردم تفرش به آن شهر رفت و در سخنرانی‌هایش آشکارا به رژیم شاه تاخت و از اقدامات ضد اسلامی و انسانی آن به شدت انتقاد کرد. این سخنان آن چنان انقلابی بود که عده‌ای را به هراس انداخت و همین مسئله موجب شد تا او تفرش را ترک کند و به قم بازگردد. او در انتظار منبر و فریاد دیگری بود که این بار از سوی مردم جنوب تهران برای اقامه نماز جماعت و سخنرانی در مسجد امام موسی بن جعفر ^(ع) دعوت شد. آیت... سعیدی این دعوت را پذیرفت و همراه خانواده‌اش در محله دولا ب (غیائی) در خانه‌ای استیجاری سکونت گزید و همین مسجد پس از اندک مدتی به یکی از کانون‌های مبارزه علیه رژیم تبدیل شد. با ورود آیت... سعیدی در سال ۱۳۴۵ به مسجد موسی بن جعفر ^(ع)، شرق تهران دچار تحولی شگرف شد و نوجوانان و جوانان جذب مسجد شدند. امام خمینی ^(ع) در نامه‌ای که پانزدهم بهمن ۱۳۴۴ از نجف برای آقای سعیدی فرستادند، از هجرت او به تهران ستایش کردند:

«... از اینکه به تهران تشریف برده‌اید، از جهتی خوش وقت شدم. چون از هر جایی بیشتر محتاج به علمای عاملین دارد. مساعی جمیله جناب عالی مورد تقدیر و تشکر است.»

● مسجد موسی بن جعفر (ع)، کانون مبارزه

آیت... سعیدی علاوه بر اینکه شب‌های جمعه در مسجد به ایراد سخنرانی می‌پرداخت و بی‌پروا از برنامه‌های ضد اسلامی رژیم انتقاد می‌کرد، در نشر افکار و اندیشه‌های امام خمینی ^(ع) تلاش بی‌وقفه داشت. وی مسجد را پایگاه مبارزاتی چون آیت... امامی‌کاشانی و حجت الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی قرار داد. ساواک به این نکته پی برد و ادامه وضع موجود در مسجد موسی بن جعفر ^(ع) را از هر جهت به زیان رژیم دید و بدین جهت تضيیقات زیادی برای آیت... سعیدی و افرادی که برای اقامه نماز به مسجد می‌رفتند، فراهم کرد. اما آیت... سعیدی به تهدیدهای ساواک بی‌اعتنا بود.

● آشوب طلب نیستم

شجاعت آیت... سعیدی، به ویژه سخنان صریح و بی‌پرده او در سال‌های ۱۳۴۵ و ۱۳۴۶ علیه اختناق رژیم شاه، موجب شد

جاسوسان ساواک با حضور دائم در مسجد و حتی نفوذ در منزل ایشان، گزارش همه رخدادها را تسلیم مقامات کنند. در تاریخ بیست و نهم اردیبهشت ۱۳۴۵ یکی از مأموران ساواک با مراجعه به منزل آیت... سعیدی، به او هشدار داد مراقب گفتار و رفتار خود باشد، اما ایشان در پاسخ اظهار کرد:

«من شخصی هستم مستقل و از کسی تبعیت نمی‌کنم و تحت تأثیر هم قرار نمی‌گیرم. البته آدمی ماجراجو و آشوب طلب نیستم، ولی معتقدم که آیت... خمینی ^(ع) یک روحانی واقعی شریف، پاک و صحیح‌العمل و قابل احترام می‌باشد و از مقام و شخصیت ایشان باید در هر محفل و مجلسی تقدیر و تمجید نمود. من از دستگاه و دولت صحبت نمی‌کنم، اما ناچارم از طبقه روحانیت تجلیل به عمل آورم.»

پس از اینکه ساواک متوجه شد آیت... سعیدی کسی نیست که به تهدید و ارباب مزدوران رژیم وقعی بگذارد، او را در تاریخ هشتم مرداد ۱۳۴۵ به اتهام «اقدام علیه امنیت داخلی مملکت» از طریق شهربانی دستگیر کرد و به زندان قزل قلعه انداخت و پس از اینکه مدتی در زندان به سر برد، دادگاه نظامی در یک محاکمه فرمایشی، آیت... سعیدی را به دو ماه زندان محکوم کرد. ایشان پس از گذراندن دوره محکومیت، در تاریخ یازدهم مهر ۱۳۴۵ از زندان آزاد شد.

● تشکیل کلاس برای بانوان

آیت... سعیدی از نخستین کسانی بود که در آن برهه از زمان به تعلیم و تربیت بانوان و آشنا کردن آنان با احکام اسلامی مبادرت ورزید. این اقدامات در حالی صورت می‌گرفت که همه تلاش رژیم شاه در راستای تبلیغ ابتدال فرهنگی غرب و کشاندن زنان به فساد و تباهی بود.

«... شهید سعیدی به انگیزه پیشبرد اهداف حضرت امام ^(ع) آمدند و در خیابان غیائی امام جماعت مسجد موسی بن جعفر ^(ع) شدند... ما شانزده زن بودیم که خدمت ایشان تحصیل می‌کردیم. از این تعداد هر کدام در حد وسع و جودی‌شان و در حد اختیار اتشان و پرداخت‌هایشان از دروس و وجود این شخصیت بارز بهره می‌گرفتند.»

● چگونگی شهادت

نویسنده کتاب «نهضت امام خمینی ^(ع)» درباره چگونگی و علت نوشتن وصیت نامه شهید سعیدی می‌نویسد:

«بنا به گفته بعضی از زندانیان سیاسی بازداشتگاه قزل قلعه که در کنار سلول شهید سعیدی بودند، در ساعت ۳ بعد از ظهر روز بیستم خرداد ماه ۱۳۴۹، چند ساعت پیش از آنکه او را به آن صورت فجیع به شهادت برسانند، سعیدی را به بازجویی بردند و دیری نپایید که به سلول بازگردانند. گویا در بازجویی او را وادار کردند که وصیت نامه خود را بنویسد تا چنین وانمود کنند که چون نیت خودکشی در سر داشته، وصیت نامه خود را تنظیم کرده است! و شاید آن شهید از شیوه برخورد آنان دریافته است که قصد از بین بردن او را دارند و از این روش خصا به نوشتن وصیت نامه مبادرت کرده باشد و ممکن است در ساعت ۳ بعد از ظهر آن روز که او را برای بازجویی برده‌اند، دادگاه نمایشی و فرمایشی تشکیل داده، او را رسماً به اعدام محکوم کرده باشند. از این روان شهید اقدام به نوشتن این وصیت نامه کرده باشد.» نویسنده کتاب در تحلیل خود معتقد است: «... ساواک بر آن نبود که وانمود کند سعیدی خودکشی کرده است. زیرا هدف آنان از کشتن او، ایجاد رعب و وحشت در میان اجتماع، به ویژه در جامعه روحانیت بود و از این رو می‌بینیم صورت جلسه‌ای که پیرامون علت مرگ او تنظیم شده، متفاوت و ضد و نقیض است. ساواک در گزارشی ادعا کرده است که «نام برده در حدود ساعت ۲۱ روز، ۱۳۴۹/۳/۲ با استفاده از خاموشی برق منطقه، به وسیله فرو نمودن دستمال به حلق خود، خودکشی کرده است.» در گزارش دیگری اعلام کرده است: «مرگ او را خون‌ریزی لوزالمعده تشخیص داده‌اند!» و سپهبد مقدم در بخشنامه‌ای به ادارات ساواک مدعی شده است: «بر اثر سکنه قلبی در زندان فوت نموده است.» و نظر رئیس اداره پزشکی قانونی این است که: «مرگ نام برده شوک ناشی از ضربه به شبکه عصبی خورشیدی تعیین می‌شود.» این ضد و نقیض‌گویی‌ها بازگوکننده این نکته است که ساواک می‌خواست مرگ سعیدی را رموز و مشکوک جلوه دهد تا بتواند نقشه خود را برای ایجاد رعب و وحشت به بهترین نحوی به مرحله اجرا درآورد.»



آیت‌ا... سید محمد سعیدی، فرزند ارشد
شهید آیت‌ا... سعیدی از ویژگی‌های
تربیتی پدر می‌گوید

خدمت به مادر نخستین درس تربیتی ایشان بود



وماهم غافل از اینکه پیکر پدر در آن آمبولانس است! تا بعد از ظهر آن روز (۲۱ خرداد ۱۳۴۹) در بیرون زندان منتظر ماندیم و وقتی مایوس شدیم، به خانه برگشتیم. هنوز مدت زیادی نگذشته بود که اتومبیل ساواک آمد و یکی از مأموران شناسنامه پدر را خواست و به من که پسر بزرگ تر بودم، گفت برای ملاقات پدرم همراه آن‌ها بروم. سوار ماشین آن‌ها شدیم و مرا به پزشکی قانونی بردند. در آنجا دکتر جوانی به من تسلیت گفت. مات و مبهوت مانده بودم که موضوع از چه قرار است. آقای دکتر سید محمود طباطبایی، رئیس پزشکی قانونی، مرا به اتاقش خواست و از من پرسید قضیه پدرت چیست؟ من هم هرچه را که از مبارزات پدر می‌دانستم، گفتم. در هر حال پیکر را به اتفاق مأموران ساواک به وادی السلام قم بردیم. بدن پدر مجروح بود. باورم نمی‌شد او را کشته باشند. به پیکر پدر خیره مانده بودم و بی اختیار می‌گفتم: «پدر! شما نزد رسول... (ص) و آیت... خمینی (ره) روسفید هستی. همیشه می‌گفتی دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافران. امروز به آرزوی خود که همانا شهادت در راه خداست، رسیدی. مأموران با تعجب نگاه می‌کردند که چطور به جای احساس ترس یا پشیمانی، دارم از شهادت در راه خدا حرف می‌زنم.

پیکر پدر را گرفتیم و دفن کردیم. بلافاصله به منزل مرحوم آیت‌ا... ربانی شیرازی رفتیم. ایشان در خانه نبودند. به خانواده‌شان گفتم پدرم را شهید کرده‌اند. مأموران ساواک همه جا در تعقیب بودند. به تهران برگشتیم و به خانه رفتیم. مادر با دیدن چهره‌ام انگار همه چیز را فهمیدند و پرسیدند: «محمد! چه شده است؟» جواب دادم: «پدر به آنچه که می‌خواست رسید. لباس سیاه بپوشید. ما بچه‌ها همه باید لباس سیاه بپوشیم. امروز تکلیف ما بسیار سنگین تر شده است.» در روز چهارم پدر، شهید محمد منتظری برای مادر پیام داده بود که چون شما در وضعیت عاطفی خاصی هستید، کسی جرئت اعتراض به شما را نمی‌کند. آشکارا بگویید شوهرتان را شاه کشته است و آن قدر این جمله را تکرار کنید که کسانی که به وادی السلام آمده‌اند، متوجه شوند و موضوع را به دیگران اطلاع بدهند.

شدم. خدا را شکر کردم و این خواب را پشت کتاب «مواظب العدویه» نوشتم.

● از روزهای بازپسین زندگی پدر چه خاطراتی دارید؟

هنگامی که در روزنامه خبر و رود سرمایه‌گذاران آمریکایی، از جمله «راکفلر» به ایران منتشر شد، پدر سعی کردند علیه این اقدام رژیم اعلامیه‌ای بنویسند و به امضای تنی چند از علما و روحانیان برسانند. لحن اعلامیه فوق العاده تند و وضعیت اجتماعی و سیاسی جامعه بسیار حساس بود. به همین دلیل هیچ‌کس در این قضیه دخالت نکرد. بنابراین پدر به تنهایی اعلامیه را امضا، چاپ و پخش کردند و به همین دلیل هم دستگیر شدند. یکی دیگر از کارهایی که پدر انجام دادند و دلیلی برای دستگیری ایشان شد، تکثیر نوارهای درس «ولایت فقیه» امام (ره) بود که از نجف به دستشان رسیده بود. رژیم همیشه تبلیغ می‌کرد که روحانیت هیچ برنامه‌ای برای حکومت ندارد و فقط قصد ایجاد آشوب و بی‌نظمی دارد. وقتی این نوارها به ایران رسیدند وعده زیادی از محتوای «ولایت فقیه» آگاه شدند، رژیم به شدت وحشت کرد. بعد هم اعلامیه تند پدر در همه جا پخش شد و رژیم شاه به این نتیجه رسید که باید شهید آیت‌ا... سعیدی را از سر راه بردارد. بنابراین مأموران ساواک در روز دهم خرداد سال ۱۳۴۹ به خانه ما ریختند و اسناد، مدارک و کتاب‌های پدر را غارت و

می‌فرمودند: «در میان مبارزین، از پدر شما با اخلاص ترکیبی را ندیدم.» همواره تلاش می‌کردند ایثار، رسیدگی و بخشش ایشان رنگ و بوی خود نگردد و در چشم دیگران جلوه نکند. دیگرویزی ایشان نظم چشمگیرشان بود. یادم هست اگر کسی از کتابخانه‌شان کتابی را برمی‌داشت و جابه‌جایی گذاشت، بسیار ناراحت می‌شدند. در رفتارهای اجتماعی، تدریس، طرز لباس پوشیدن و صحبت کردن هم به نظم توجه خاصی داشتند. برای مردم احترام و اهمیت زیادی قائل و بسیار پایبند قول و قرارهایشان بودند.

● شجاعت ایشان نیز کم‌نظیر بوده است. به مصادیقی از این ویژگی هم اشاره بفرمایید.

در زمان حضرت آیت‌ا... بروجردی برای تبلیغ به آبادان می‌روند. در آن زمان روزنامه‌ها عکس ثریا، همسر شاه، را چاپ کرده بودند. این کار با اعتراض شدید شهید سعیدی روبرو می‌شود و روی منبر علیه شاه و خانواده‌اش صحبت می‌کنند و همین باعث دستگیری و زندانی شدن ایشان می‌شود. آیت‌ا... قائمی، از بزرگان آبادان، وساطت می‌کنند و فرماندار نظامی آبادان توصیه می‌کند که پدر بگویند آن کسی که این حرف‌ها را زده است، من نبوده‌ام و به علت تشابه اسمی این اشتباه پیش آمده است، اما وقتی پدر را نزد فرماندار نظامی می‌برند، ایشان صراحتاً می‌گویند خودم آن حرف‌ها را زده‌ام و مدتی در زندان می‌مانند.

پس از شهادت پدر، دستخطی از ایشان را پشت کتاب «مواظب العدویه» دیدیم. ایشان نوشته بودند: شبی در خواب دیدم به بیت آیت‌ا... خمینی (ره) می‌روم. در راه علامه طباطبایی را دیدم. ایشان مرا صدا زدند و تا منزل آقای خمینی (ره) همراه ایشان رفتم. علامه به من فرمودند: «دیشب اباعبدالله (ع) را خواب دیدم و فرمودند به سعیدی بگو به اینجا بیا، چیزی نیست، ما نگهدار تو هستیم.» وقتی بیدار

● شما در زمان شهادت پدرتان نوزده سال داشتید و نسبت به دیگر برادرانتان خاطرات بیشتری از پدر بزرگوارتان دارید. نخستین سؤال اینکه درباره ویژگی‌های تربیتی مدنظر پدرتان نکاتی را بفرمایید.

نخستین ویژگی برجسته‌ای که در امر تربیت از پدرم به یاد دارم، احترام فوق العاده‌ای بود که به مادرمان می‌گذاشتند و طبیعتاً ما را هم به این امر تشویق و توصیه می‌کردند. ایشان حتی در وصیت‌نامه‌شان هم احترام به مادر را تصریح کردند. بنابراین محبت، احترام و خدمت به مادر نخستین درس تربیتی ایشان بود.

● حضرت عالی نیز تحصیل در حوزه را پیش گرفتید. آیا پدر بزرگوارتان به امر تحصیل در حوزه تأکید داشتند؟

من در زمان حیات ایشان درس طلبگی نمی‌خواندم. من در آن دوران دروس دبیرستان را می‌خواندم و هنوز وارد دروس حوزوی نشده بودم. طلبگی ما بعد از شهادت ابوی و طبق توصیه ایشان بود که وصیت کرده بودند: «همه فرزندان من اهل علم و تبلیغ برای خدا باشند.» هیچ‌کدام از ما فرزندان ایشان در زمان حیات پدر دروس طلبگی نخواندیم. ابوی علاقه داشتند و به خصوص «جامع المقدمات» را می‌فرمودند بخوان و تذکراتی دادند که چه کتاب‌هایی چگونه خوانده بشود، ولی اینکه به صورت منظم خدمت ایشان درس خوانده باشم، چنین نبود و طلبگی من بعد از شهادت ایشان بود.

پدر وصیت کرده بودند همه فرزندانم اهل علم و تبلیغ باشند. هنگامی که پدر به شهادت رسیدند، در دبیرستان درس می‌خواندم. طلبگی ما برادرها پس از شهادت پدر و طبق وصیت ایشان شکل گرفت. پدر علاقه داشتند ما طلبه شویم. ایشان می‌فرمودند جامع المقدمات را بخوانید و کتاب‌های متعددی را هم به ما توصیه می‌کردند که بخوانیم.

● چه ویژگی‌های خاصی در شخصیت پدرتان برای شما برجسته‌ترند؟

اولین ویژگی ایشان که همه از جمله استاد ما، حضرت آیت‌ا... وحید خراسانی، در پدر ما برجسته می‌دیدند، اخلاص پدر بود. ایشان



نخستین ویژگی برجسته‌ای که در امر تربیت از پدرم به یاد دارم، احترام فوق العاده‌ای بود که به مادرمان می‌گذاشتند و طبیعتاً ما را هم به این امر تشویق و توصیه می‌کردند. ایشان حتی در وصیت‌نامه‌شان هم احترام به مادر را تصریح کردند. بنابراین محبت، احترام و خدمت به مادر نخستین درس تربیتی ایشان بود

صلح برقرار کنند، قتل عام می کنند. ببینید به چه طرز فجیعی مردم را نابود می کنند. باید این دشمنان بشر را شناخت.» سال ۱۳۴۵ اوج اقتدار حکومت سیاه طاغوت بود. باز ایشان در چهارم مرداد ۱۳۴۵ می فرمایند: «به هر نحوی که به اسرائیل کمک شود، حرام است. معامله کردن با یهود، کمک به اسرائیل است؛ هر چند دولت ایران، خودش به اسرائیل کمک می کند و ادعای مسلمانی هم دارد.» از این کلمات در فرمایش های ایشان، در اوج خفقان طاغوت، بسیار زیاد است. ایشان ریشه را می زند و علاوه بر مبارزه با رژیم شاه که به شکل صریح مطرح می کرد، ریشه را هم مطرح می کرد.

ایشان در آخرین اقدام سیاسی شان به سرمایه گذاری آمریکایی هاد ایران اعتراض می کنند. آمریکایی ها فکر می کردند با سرکوب قیام پانزدهم خرداد، دیگر نفس کشی باقی نمانده است، ولی مرحوم شهید آیت الله سعیدی یک تنه اعلامیه ای را برای علما فرستاد. به نظر می رسد در یک سخنرانی از رهبر معظم انقلاب شنیدم که شهید آیت الله سعیدی به دستور مستقیم آمریکا به شهادت رسید که دیگر کسی جرئت نکند در مقابل آمریکا بایستد. این یک تحلیل است که تحلیل صائبی هم هست. تحلیل دوم این است که طاغوت، آیت الله سعیدی را به شهادت رساند تا هر چشمی از علما بگیرد. چون بعد از رحلت مرحوم آیت الله حکیم، علما بیانیته دادند و مرجعیت امام (ع) را اعلام کردند. این ها خواستند با شهادت مرحوم سعیدی، کاری کنند که علما جز بزنند، ولی آن ها به فضل خدا جانزدند و محکم و مقاوم در حمایت از امام (ع) ایستادند و زندان ها و تبعید ها را به جان خریدند.

این ها مخالف مبارزه و مخالف مشی امام (ع) بودند و ادعا می کردند که ما از همه مراجع مجوز داریم که یک سوم سهم امام را هزینه فعالیت هایمان بکنیم. ما از امام (ع) استفتا کردیم که این آقایان ادعا می کنند که از شما برای این کار اجازه دارند که یک سوم سهم امام را بگیرند و خرج انجمن حجتیه کنند. با اینکه این ها مخالف مبارزه هستند، باز هم شما اجازه می دهید این کار را بکنند؟ ایشان توسط آقای سعیدی به استفتای ما جواب دادند و ما هم آن را چاپ و پخش کردیم. جواب امام (ع) این بود که: «کمک کردن به این ها جایز نیست. ضرر شان بیشتر از نفع شان است.» این ها تا آن موقع اگر هم مخالفتی با امام (ع) داشتند، به صورت غیر مستقیم بود، ولی از سال ۱۳۵۸ به بعد مخالفت علنی هم می کردند. اگر در میان آنان بررسی کنید، سوابق تعداد زیادی از آن ها به مدرسه علوی می رسد، به دلیل اینکه خود این ها با مبارزه مخالفت می کردند و بچه های شان وقتی به دانشگاه می آمدند و با مسائل روز آشنا می شدند، می فهمیدند که در گذشته چقدر زیر فشار و محدودیت بوده اند و والدین شان نمی گذاشته اند که آن ها مسائل سیاسی را درست بفهمند. بنابراین در دانشگاه که محیط بازتر بود، وقتی با دیگران آشنا می شدند و می دیدند که گذشته شان فایده نداشته است، به مبارزه کشیده می شدند. عده ای همان اوایل اعدام شدند و عده ای هم بعد ها مارکسیست شدند که خیلی از آن ها ریشه شان مربوط به تشکیلات مدرسه علوی بود.



گفتاری از آیت الله... سید احمد خاتمی شروع واکاوی سلوک اندیشه ای آیت الله... سعیدی

شجاعت در صدای او موج می زند

اهل صبر باشد و مواضع حق را بشناسد. این سه ویژگی را می توانیم در این علمدار برجسته دین، مرحوم آیت الله... سعیدی ببینیم. بصیرت چیست؟ خداشناسی بصیرت است، پیغمبرشناسی بصیرت است، وظیفه شناسی بصیرت است، نعمت شناسی بصیرت است، ولی از تمام ابعاد بصیرت برجسته تر، دشمن شناسی است. این بصیرت است که امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه به خود می بالد: «و انی علی بصیره من دینی»؛ «من درباره دین خود بصیرت دارم.»

مرحوم شهید سعیدی در اوج اقتدار طاغوت و وابستگی آن به آمریکا و صهیونیسم ها، خطر آن ها را یاد آوری کرد. یک جا ایشان در صحبت های شان در سی و یکم تیر ۱۳۴۵ می فرمایند: «آمریکای استعمارگر در دست یهودی ها اداره می شود. خود جانسون هم یهودی است. ببینید در ویتنام چگونه آزادی خواهان را به نام آنکه می خواهند

بی تردید مرحوم شهید آیت الله... سعیدی را باید علمدار دین و علمدار انقلاب دانست؛ به خصوص در مقطع سال های ۱۳۴۴ و ۱۳۴۵ که ایشان به تهران اعزام شدند تا زمان شهادتشان. ایشان با بصیرت و شجاعتی کم نظیر، مسجد موسی بن جعفر (ع) را پایگاهی عظیم علیه رژیم طاغوت ساختند. تصویر آن دوره سیاه خفقان و تصویر شجاعت فوق العاده ایشان، با بیان میسور نیست، بلکه کسانی که آن روزهای سیاه را لمس کرده و دیده اند، می دانند که بردن نام امام (ع) جرم بود، ولی مرحوم شهید آیت الله سعیدی با شجاعت تمام از امام (ع) دم می زد. ساواکی ها به ایشان امان نمی دادند و هر جا که او بود، جاسوس های ساواک صحبت های او را گزارش می دادند. من خواهم می کنم این جملاتی را که بیان می کنم، در فضای سیاه و خفقانی آن روزها و شکنجه های جهنمی و سیاه طاغوتی تصویر کنید تا ببینید

گفتاری از عزت الله... مطهری (عزت شاهي) درباره اندیشه سیاسی شهید سعیدی

مایه دلگرمی انقلابیون بود

را از امام (ع) می گرفت و به افراد می رساند. بد نیست برای ثبت در تاریخ، در اینجا گفته شود که یکی از استفتائاتی که خود ما کردیم، درباره انجمن حجتیه بود. انجمن حجتیه مخالف مبارزه، به خصوص مبارزه مسلحانه بود و دیدگاه های حضرت امام (ع) را قبول نداشت. این ها خودشان را مقلد آقای خویی می دانستند و معتقد بودند که دین از سیاست جداست و به این دلیل با رژیم کاری نداشتند. اگر نگوییم که با رژیم همکاری داشتند، حداقل مخالفتی هم نداشتند. ما موقعی که دستگیر و زندانی شدیم، دیدیم که حتی رژیم این ها را تأیید هم می کند. به خود ما می گفتند که اگر شما واقعا راست می گوئید و دلتان می خواهد برای دین کار کنید، باید بروید با انجمن حجتیه همکاری کنید. این ها می دانستند که بسیاری از اطرافیان شاه و عمال او بهایی هستند. با این همه به ما می گفتند این بهایی ها هستند که تیشه به ریشه دین می زنند. شما به جای مبارزه با ما، بروید با آن ها مبارزه کنید. بسیاری از جلسات انجمن حجتیه ای هادر خانه تیمسارها و افسران بازنشسته تشکیل می شد.

با محمل نماز خواندن و سخنرانی گوش کردن به آنجا می رفتند و اگر می خواستند ارتباطی بگیرند، به صورت رمزی و به شکل تلفنی و بیرون از آنجا بود. البته تعدادی هم دستگیر شدند که به هر جهت هر حرکتی آقائی هم دارد. یکی از جاهای اصلی که ما رساله امام (ع) را توزیع می کردیم، دفتر و منزل شهید سعیدی بود. رساله ها را به ایشان می رساندیم و ایشان هم توسط طلبه ها و روحانیانی که با ایشان تماس داشتند، برای شهرستان ها و مناطق دور افتاده می فرستادند. آشنایی من با ایشان در همین حدود و رابطه خیلی خاص و نزدیکی نداشتیم. کارمان بده بستان رساله و اعلامیه بود. گاهی ایشان به ما اعلامیه می داد و می بردیم توزیع می کردیم. گاهی هم ما اعلامیه چاپ می کردیم و به ایشان می رساندیم. یکی دو مرتبه ایشان به شهرستان ها از جمله خوانسار رفتند. یکی دو نفر از دوستان آنجا بودند و پذیرایی کردند. آنجا کارهایی را بنیان گذاری کردند که منشأ مبارزات در آنجا شد. در تهران هم که همیشه فعال بودند.

یکی دیگر از نکات قابل ذکر درباره ایشان، ارتباطاتی است که با نجف داشتند. کسانی که استفتائاتی داشتند، می دادند به شهید سعیدی و ایشان می فرستاد نجف و پاسخ

آشنایی ما به صورت غیر مستقیم از سال ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴ توسط آقای حسن تهرانی شروع شد. ایشان از مبارزان سابق بودند و یکی دو سال پیش فوت کردند. آن موقع مسئله چاپ و پخش رساله های امام (ع) مطرح بود. این رساله ها ممنوع بودند و کسی جرئت چاپ و پخش آن ها را نداشت.

آقای حسن تهرانی و بنده و بعضی دوستان این ها را چاپ می کردیم و اسم هم روی شان نمی زدیم. حتی بعضی مواقع اسم آقایان دیگری مثل آقای شریعتمداری و آقای خوانساری را که روی آن ها حساسیت نبود، روی جلد می زدیم و به آن نام توزیع می کردیم. ورق اول را هم که باید امضای صاحب رساله می بود، امضای آقایان دیگری را می گذاشتیم. منتها هر تعداد رساله که توزیع می کردیم، ورقی را که امضای امام (ع) روی آن بود، به طرف می دادیم که بعدا در موقعی مناسب، ورق اول رساله را بکنند و آن را جایش بگذارد. من یکی دو بار رساله بردم و به شهید سعیدی دادم و بده بستان مالی داشتیم. سال ۱۳۴۵ به بعد بود که با ایشان آشنا شدم. ایشان زحمات زیادی کشید و در منطقه ۱۷ شهریور و غیائی و جهان پناه و کلا شرق تهران، ایشان عامل تحریک و تحرک مردم برای مبارزه بودند و از زندان و این چیزها هم ابدانمی ترسید. این واقعتی است که باید گفته شود. چون بعضی ها ممکن است حرف مبارزه را بزنند، ولی پای کار نمی ایستند. اما ایشان پای کار بود. ایشان در مسجد موسی بن جعفر (ع) شب های جمعه و شنبه سخنرانی داشت و سخنرانی هایش هم به طور مستقیم و غیر مستقیم، مربوط به مسائل سیاسی ای می شدند که با توجه به موقعیت زمانی و مکانی مطرح می کرد. آنجا پاتوق بچه های سیاسی بود که از جهاتی خوب و از جهاتی بد بود. خوب بود، چون بچه ها آنجا همدیگر را پیدا و با هم ارتباط برقرار می کردند. بد بود، چون ساواک می دانست که آنجا چه مسائلی در جریان است و عواملی اعم از نماز خوان و غیر نماز خوان در آنجا داشت و بچه ها را شناسایی می کرد. بنابراین بچه ها



آشنایی من با ایشان به مناسبت آن است که ایشان هم مشهده هستند و من هم مشهده الاصل هستم و دوران طلبگی من و ایشان بعد از طاغوت اول، یعنی سال ۱۳۲۱ شروع شد. در آن موقع من هم در مدرسه بالاسر مشهده طلبه بودم که الان به صورت دارالولایه و جزو آستان قدس است و در آن زمان تولیت آن مربوط به آیت... حاج سید علی علم الهدی، پدر بزرگوار من بود و این عزیز، آقای حاج سید محمد رضا سعیدی، روحانی زاده و پدرشان از موثقین منبری ها و محدثین حوزه شهر مشهده بودند و ایشان هم در مدرسه دودرب که الان بخش خواهران در آنجا تدریس می شود و نزدیک آستان قدس رضوی و متصل به صحن آزادی است، طلبه بودند. وجه مناسبت خیلی نزدیک است و هم از نظر شغلی اقتضای می کرد که با هم دوست باشیم.

در سال ۱۳۲۶ متفقین به تدریج از خراسان رفتند و من و برادر، آیت... حاج سید محمد علم الهدی، به عزم قم حرکت کردیم تا پایان تحصیلاتمان در قم باشد. کمتر از یک سال در قم بودیم که آقای حاج سید محمد رضا سعیدی و آیت... حاج شیخ ابوالقاسم خزعلی هم به قم هجرت کردند. معمول است که در حوزه های علمیه، محصلان علوم حوزوی به مناسبت آنکه دوست دارند با هم شهری ها و هم دیاران خود انس بگیرند، سعی می کنند که خانه هایشان به هم نزدیک باشد. بنابراین در اولین فرصتی که من توانستم در بخش مبارک آباد قم خانه ای بسازم، ایشان هم سال بعد از آن در جوار منزل من، منزلی تهیه فرمودند و تشریف آوردند. خانواده من با خانواده ایشان انس گرفتند و تقارن سنی و تقارن درسی، موجب انس و الفت و صمیمیت ما و خانواده هایمان شد.

ما و خانواده هایمان شد. از سال ۱۳۳۵ که وارد حوزه علمیه آیت... العظمی

گفتاری از آیت... سید جوان علم الهدی
در باره جایگاه علمی شهید سعیدی

فوق علمی او کم نظیر بود

خوبی بود و علاقه فوق العاده ای به حضرت بقیه... الاعظم (ع) داشت. وقتی متوسل می شد، هم خود مثل باران اشک می ریخت و هم دیگران را می گریاند. فراق امام (ع) هم برایش بسیار تلخ و سخت گذشت. مامحصلان مشهده دوره ای داشتیم و گاهی در منزلمان دور هم جمع می شدیم. به مناسبتی که به ایشان گفته می شد درباره امام (ع) چیزی بگوید. واقعا از خود بیخود می شد و از خدا آرزوی مرگ می کرد و نفس برایش تنگ می شد. به همین دلیل بود که ایشان از سال ۱۳۴۱، از شش ماه بعد از فوت آیت... بروجردی، از اولین دیداری که با امام (ع) داشت، تا آن روزی که امام (ع) را بردند، ناظر نزدیک همه وقایع بود. او به امام (ع) علاقه عاشقانه ای داشت. در عین حالی که طبع شوخ و بانمکی داشت، بسیار متعصب و جدی هم بود.

در مسئله درس، خاطره ای بگویم: ایشان چون مشهده الاصل بود، حوزه مشهده را خوب درک کرده بود. ایشان از استعداد و حسن دریافت مینا از استاد، خصوصیت لطیفی داشت. هیچ کس به اندازه کسی که با انسان مباحثه می کند، این معنا را درک نمی کند. ایشان با دیگران هم مباحثه داشت، ولی با من درس امام (ع) را مباحثه می کرد و من این معنا را خوب درک می کردم. اما میزان معلومات ایشان را با خاطره ای از امام (ع) عرض کنم. از روز اولی که امام (ع) بحث اصول را از ابتدای مباحث الفاظ شروع کردند، تا آن سالی که یک روز چهارشنبه در ماه اردیبهشت بحث اصول امام (ع) تمام شد، حدود هفت سال طول کشید. همچنان که من افتخار نوشتن درس امام (ع) را داشتم، آیت... خزعلی هم همین طور، آیت... جنتی هم همین طور، آقای سعیدی هم می نوشتند که الان نوشته هایشان را مسلمان آقا زاده هایشان دارند.

فرار، دیدن ها و خبر دادن که

امام (ع) را برای بار دوم بردند که بعد معلوم شد امام (ع) را به بورس تبعید کرده اند. این موجب شد که هم چشم ایشان گریان شود و هم من در فراق استاد بگیریم. کتاب را به هم گذاشتیم و گفتیم برای همیشه مباحثه ما تمام شد. ایشان سعی می کردند راهی بیابند که به بخش اعلامیه های امام (ع) کمک کنند و خبرسانی های لازم انجام شود. از این جهت ایشان در مسافرت هایی که می رفتند، به طور مخفیانه از نظر ها، راه امام (ع) را پیگیری می کردند. خاطرات دوران درسی آن بود که ایشان از حافظه ای سرشار برخوردار بودند. دارای استعداد



گفتاری از سید صادق قاضی طباطبایی در باره منزلت اجتماعی شهید سعیدی

چون خورشید می درخشید

در تهران در زندان ها هستند، رنگین تراست؟ آن ها چطور تحمل می کنند؟ من هم تحمل می کنم.» عمده فعالیت ایشان، آگاهی دادن به مردم بود. در شرایط آن روز ایران، وعاظ حق نداشتند در سخنان خود، چه صراحتا و چه کنایه نامی از آیت... خمینی (ع) ببرند و ذکر بنمایند، حتی در منابر حق نداشتند زیاد به معاویه و یزید هم اشاره کنند. زیرا رژیم، آن را کنایه از شاه و ولی عهد می دانست و اینکه شاید مرادگوینده، تخریب شخصیت خاندان سلطنتی باشد. مرحوم آقای سعیدی منابر و مواعظ خیلی خوبی داشتند. کلام را تا حد فهم مردم تنزل می دادند. چند مسجد در تهران بود که ساواک هیچ گاه نتوانست امامان جماعت و وعاظ آنجا را به خاموشی بکشاند؛ یکی مسجد هدایت به امامت حضرت آیت... سید محمود طالقانی بود که قدمت و سابقه مبارزه ایشان به زمان رضاشاه برمی گردد و مسجد ایشان پایگاه دانشجویان و اساتید و روشن فکران بود و مسجد دیگری که خیلی فعال بود، مسجد موسی بن جعفر (ع) به امامت آیت... سید محمد رضا سعیدی خراسانی در انتهای خیابان غیائی بود که نوعا افرادی که به آنجا می آمدند، از نخبگان و تحصیل کرده ها نبودند و مردم عادی بودند. مرحوم سعیدی بی اغراق مثل خورشیدی در آنجا می درخشید و پرچم مبارزه را تا آخرین روز حیاتش برافروخته نگه داشت.

دو بزرگوار از شلوغ ترین حوزه های درسی بود. در حال حاضر سخن گفتن از شهید سعیدی، چندان مشکل نیست؛ بلکه مشکل، توصیف و ترسیم جوان آن زمان است. انسان تابه جو و فضای آن زمان پی نبرد، نمی تواند منزلت ایشان را درک کند؛ زیرا هر پدیده ای را باید در زمان و مکان مناسب خودش بررسی کرد. زمان شهید سعیدی، اوج اقتدار رژیم طاغوتی گذشته بود؛ یعنی زمانی که تمام نفس ها در سینه ها خفه شده بود.

مرحوم شهید سعیدی در سال ۱۳۴۶ به قصد زیارت عتبات عالیات به نجف مشرف شد. مرحوم امام (ع) در سال ۱۳۴۳ به نجف تبعید شده بودند. مرحوم سعیدی با امام (ع) ملاقات های متعددی کردند. این طور که یادم هست، فصل گرما بود که به زیارت مرحوم سعیدی به منزلشان رفتیم. ایشان این طور نقل می کرد با وجود آنکه اغلب مراجع در تابستان به جاهایی که نسبت به نجف خیلی خنک تر است، از جمله کوفه و بغداد می رفتند، امام (ع) در آنجا می ماندند. خود من تابستان در نجف بوده ام. هوای فوق العاده گرم است. در آنجا خانه ها از بیرزمین هایی با سی چهل پله دارند که مردم تابستان ها آنجا می روند و تا غروب بیرون نمی آیند. وسایل خنک کننده هم که آن زمان خیلی نبود. پنکه بود که آن هم هوای گرم را جابه جا می کرد. کولر آبی هم در چنین شرایطی چندان کارگر نیست. در نجف، نفس در سینه تنگی می کرد و همه به جاهای خنک تر می رفتند. مرحوم آقای سعیدی می فرمودند: «من به امام (ع) عرض کردم: آقا! شما که در محیط نجف بزرگ نشده اید. شما در ایران و در قم بودید و تابستان ها به جاهایی مثل خمین و تهران می رفتید. خوب است که شما هم مثل بقیه مراجع به جاهای خنک تر بروید.» این حرف را که به امام (ع) زدم، غم، وجود ایشان را فرآ گرفت. خیلی متأثر شدند و فرمودند: «مگر خون من از دوستانم که

من چندان آشنایی نزدیک و مراده مستمری با مرحوم شهید سعیدی نداشتم، ولی از محافل و مجالس ایشان استفاده می کردم و ایشان را از ایامی که در قم بودند، می شناختم. اهل مشهده بودند و چند سالی از تحصیلاتشان را در مشهده گذرانده و بعد به قم آمدند. پدر من از اعظم حوزه علمیه قم و از ممتحنین اغلب طلاب علوم دینی بودند. مرحوم آیت... بروجردی، پدر من و آیات عظام شیخ مرتضی حائری یزدی فرزند مؤسس حوزه، سلطانی طباطبایی و امام خمینی (ع) را مأمور کردند که به سامان دهی حوزه قم بپردازند. طلاب مختلف با مقاصد گوناگون و بی حساب و کتاب وارد حوزه شده بودند و لاجرم لازم بود که از طلاب امتحان گرفته شود و امور، نظم و ترتیب پیدا کند که به تدریج حالت منظمی به خود گرفت. من هم که در قم بودم، شخصیت های امروز و طلاب آن روز را می شناختم و کم و بیش از طرز فکرشان مطلع می شدم. یکی از این عزیزانی که در قم تحصیل می کرد، مرحوم شهید سید محمد رضا سعیدی خراسانی بود که در مشهده و احتمالا در سال ۱۳۴۸ شمسی متولد شده بود و پس از طی مقدمات در مشهده، به حوزه قم آمد و در مدرسه حجتیه که بنیان گذار آن حضرت آیت... العظمی سید محمد حجت کوه کمری، از مراجع تقلید ادوار گذشته بودند، ساکن شد و مرحوم والدشان آیت... سید جواد سعیدی به پدرم آیت... سید حسن قاضی طباطبایی و مرحوم آیت... حاج میرزا حسن تیلی سفارش کردند که درس و بحث ایشان را زیر نظر داشته باشند. شهید آیت... سعیدی در درس های مرحوم علامه طباطبایی و مرحوم امام (ع) شرکت می کرد. مرحوم علامه طباطبایی تحصیل کرده حوزه نجف و از شاگردان آیات عظام نائینی، غروی کمپانی، سید ابوالحسن اصفهانی، کاشف الغطا، سید ابوتراب خوانساری و... بوده و پدر من هم در نجف با ایشان هم درس بودند. ایشان و مرحوم امام (ع)، ابتدا در مسجد سلماسی در کوچه آقا زاده و سپس در مدرسه فیضیه درس می دادند و حوزه درس هر



مبارز خستگی ناپذیر انقلاب

من دو رادر شهید آیت ا... سعیدی رامی شناختم. در محلی که بودند. با چند تن از ائمه جماعات در آن منطقه مباحثه داشتند که یکی از این ها آقای وثوق، داماد مرحوم آشیخ عباس تهرانی بود و تحصیلات فقهی اش بیشتر در نجف بود و در تهران در همین منطقه مسجدی را اداره می کرد و نسبت دوری هم با ما داشت. ایشان در واقع با عموی ما با جناغ بود. یکی هم آقای بطحایی گلیاگانی بودند که نمی دانم زنده هستند یا نه و مقداری از «شرح لمعه» را پیش ایشان خواندم. این ها با آقای سعیدی مباحثه فقهی داشتند. ویژگی برجسته ایشان این بود که در دوره غربت انقلاب، همچنان تلاش می کرد که این شعله در مسجد خودش خاموش نشود. غربت انقلاب که می گوئیم، در واقع باید زمان را دوره بندی کنیم. از سال ۱۳۴۰ که نهضت شروع شد، تا ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴، در محافل متدبیین فراگیر بود. این حرکت با اجماع فقها شروع شد و طبعاً همه دین باورانی که در قلمرو هر مرجع تقلیدی بودند، ناگزیر این حرکت را به عنوان حرکتی دینی پذیرفته بودند. شروع حرکت با اجماع بود. این البته از شاهکارهای امام (ع) در آغاز کار است که خودش بحث مفصلی را می طلبد. با فشارها به تدریج ریزش هایی شروع شد که آن هم شرحی دارد. ولی به هر حال اوج حرکت در محرم ۱۳۴۲ بود. در آن مقطع هم ریزش هایی پیش آمده بود. ولی همچنان همه متدبیین در صحنه

بودند تا پانزدهم خرداد که سرانجام این نهضت با خشونت سرکوب شد که به ظاهر شکست نهضت بود. اما در واقع موفقیت بزرگی بود که به هر حال بین رژیم و مردم یک شط خون پدید آمد که دیگر امکان سازش نبود. امام (ع) با فشار احساسات و عواطف مردم آزاد شدند و جشن ها برگزار شد و امام (ع) چند ماهی با شکوه و عظمت در قم بودند. بعد از تبعید امام (ع) به تدریج غربت نهضت آغاز شد. یعنی از سال ۱۳۴۴ به بعد تا سال ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ دوره خاموشی است. از این سال داستان دیگری شروع می شود که شرایطش متفاوت است. ویژگی های مرحوم سعیدی در این فاصله جلوه می کند. در بخشی از این سال ها سکوت مطلق حاکم است. البته از سال ۱۳۴۷ به بعد به دلایلی وضعیت خاصی پیش آمد. یکی از این دلایل، فوت مرحوم آقای حکیم است که منشأ جنب و جوش شد. کسی که می خواهد زندگی مرحوم سعیدی را مطالعه کند، درخشش اصلی او را در نواهد یافت، مگر اینکه ویژگی های سال های ۱۳۴۴ تا ۱۳۴۹ را بشناسد. تلاش ایشان بر این بود که دست کم در مسجدی که هست، حتی اگر مسئله گفتن هم هست، اسم ایشان بیاید. آنچه باعث نوعی همکاری هر چند کوتاه مدت من و ایشان شد، انتشار درس های «ولایت فقیه» بود که نخستین بخش از این ها با دستگاه پلی کی که در اختیار بنده بود، منتشر شد و من به آقای هاشمی رفسنجانی گفتم

این ها باید تکثیر شود. وضعیت به گونه ای بود که ایشان با ناامیدی گفت که امکانات و وسایل موجود نیست و وقتی شنید امکاناتی در اختیار ما هست، خوش حال شد. به ایشان گفتم که آقای سعیدی این درس ها را از رادیو بغداد پیاپی کرده است. بنابراین با نقش آقای هاشمی که قبلاً با آقای سعیدی همکاری داشتند، شش درس از درس «ولایت فقیه» را با همکاری آقای سعیدی که با خط خودشان نوشته بودند، نوشتیم و تکثیر کردیم. متأسفانه در جریان پاک سازی هایی که بارها انجام دادیم، نمی دانم دفتری را که ایشان این درس ها را به خط خود نوشته بود، چه کردم. فردی هم دفترچه آقای سعیدی را آورد و به ما داد که مرحوم سعیدی به شوخی به او می گفت: «حاج محمود دو چرخه پز». کارش دو چرخه سازی و مغازه اش در باغ فردوس پیچ شمیران بود و خودش هم نمی دانست چه چیزی آورده و به ما داده است! یک سند از این کار در مجموع اسنادی که از مرحوم سعیدی چاپ شده، هست و آن این است که تلفن آقای سعیدی شنود می شده است و یک کسی از آقای سعیدی چیزی را با اشاره طلب می کند که شنوده می فهمد او منظورش «ولایت فقیه» امام (ع) است. آقای سعیدی هم در پاسخ می گوید نزد فلانی است و دارد روی آن کار می کند و ساواک متوجه می شود که ما داریم این ها را تکثیر می کنیم.

ولی اینکه چرا در آن مقطع اقدامی نکردند، باید در اسناد ساواک جست و جو کرد و علت آن را بیرون آورد. شرح آن دستگاه پلی کی را من در «جام شکسته» داده ام «مکتب المهدی (عج)» و چند هیئت دیگر که با هم ادغام شده بودند و کارهایی در آنجا انجام می شد. ما به بهانه اینکه درس هایی که در این جلسات مطرح می شوند، باید چاپ شوند، خودمان را به دستگاه تکثیر مجهز کردیم. آن روزها دستگاه تکثیر فراوان نبود و چیزی مثل قاجاق بود. بنابراین مرحوم آقای سعیدی این دفتر را برای ما فرستادند و من هم با آن دستگاه، با حروف خیلی ریز در ۴۲ یا ۴۳ صفحه آن را تکثیر کردم.



گفتاری از مرتضی الویری درباره رابطه شهید سعیدی با دانشجویان انقلابی

شجاعت او الگویی برای جوانان بود

مرحوم آیت ا... امامی کاشانی مرا با شهید سعیدی آشنا کردند. نیست توضیحی بد هم درباره رابطه خودم با آقای امامی کاشانی و اینکه چگونه با ایشان آشنا شدم. در شهرستان دماوند مارکسیست ها فعالیت گسترده ای داشتند و سعی می کردند عده ای از جوانان را به وسیله ارائه کتاب های کمونیستی منحرف کنند و این امر موجب شده بنده با همراهی عده ای از دوستان در دماوند، مانند آقای اصغر نوروزی و حسین شریعتمداری و عده ای دیگر، به تشکیل انجمنی اقدام کنیم با عنوان «انجمن کاوش های دینی و علمی». در این انجمن، روحانی سرشناسی که به صورت مستمر با ما همکاری داشت و در برنامه های آنجا شرکت می کرد، آقای امامی کاشانی بود. به دلیل برنامه های متنوعی که در دماوند داشتیم، رابطه من و آقای امامی کاشانی رابطه بسیار گسترده ای شده بود.

روحانیان و فضلاء سرشناسی چون آقای هاشمی رفسنجانی و شهید شرافت که نماینده د زفول بود، در آنجا برنامه های تفسیر قرآن داشتند که بسیار در هدایت جوانان مؤثر بود. در سال ۱۳۴۹ با خبر شدم که امام خمینی (ع) در نجف درس هایی را شروع کرده اند و علاقه داشتیم درس ها را دریافت کنیم. ضمناً به دلیل اینکه در دانشگاه صنعتی شریف فعالیت های دانشجویی داشتم، مشتاق بودم که در این زمینه هم نقشی داشته باشم و این دروس را بین دانشجویان توزیع کنم. در صحبتی که با آقای امامی کاشانی داشتیم، ایشان از آقای سعیدی خراسانی اسم بردند و گفتند که ایشان با امام خمینی (ع) ارتباط دارند و شما می توانید از این طریق این اطلاعات را دریافت کنید. من از آقای امامی کاشانی خواستم که اگر ممکن است، مرا به ایشان معرفی کنند. ایشان این کار را کردند. البته نمی دانم که با تلفن یا به شکل مستقیم مرا معرفی کردند، ولی نهایتاً به من گفتند

در زمانی که تعیین شده بود، به منزل آقای سعیدی بروم و ارتباطم را با ایشان برقرار کنم. این کار را کردم و به منزل آقای سعیدی رفتم. احساس کردم که درست به نقطه ای و سرنخی وصل شده ام که مشتاق و پیگیرش بودم. از آن به بعد کار ما به صورت منظم و مستمر ادامه پیدا کرد. اما درباره آقای سعیدی محدودیت هایی وجود داشت. چون آقای سعیدی و منزلش زیر نظر بود و خودش هم از این بابت نگران بود و به این ترتیب قرار گذاشتیم که من برای دریافت نوارها به جای اینکه به منزل ایشان بروم، به مغازه ای که پسر ایشان و یک نفر دیگر در آن لوازم تحریر می فروختند، مراجعه کنم و در آنجا به بهانه خرید لوازم تحریر، این نوارها را دریافت کنم. ما اسم رمزی تعیین کرده بودیم. تماس می گرفتم و بر اساس آن اسم رمز متوجه می شدم که آیا نوار یا مطلب جدیدی آمده است یا نه و وقتی مطمئن می شدم، به آن مغازه می رفتم و آن ها پاکتی را که در آن لوازم تحریر و پفک بود، به من می دادند؛ به نحوی که نوار زیر آن بود و کسی نمی توانست متوجه شود.

مرحوم سعیدی با جمع های دیگری هم مرتبط بودند. ولی از جمع ما، من تنها کسی بودم که از دانشگاه صنعتی شریف با ایشان ارتباط داشتم. این صحبتی که پیش آمد، یاد خاطره دیگری افتادم. یک شب قرار بود با آقای حسین شریعتمداری به منزل آقای سعیدی برویم که ملاقاتی کنیم یا نواری بگیریم. شب بود و آقای حسین شریعتمداری تصمیم گرفت ما شبین برادرش را بگیرد. ماشین



ایرادی نداشت، ولی وقتی حرکت کردیم، دیدیم روشن نمی شود. ماشین را هل دادیم و کمی که رفت، باز خاموش شد. خلاصه یکی دو ساعتی وقت ما را گرفت. ساعت ۱۰ شب شد و از رفتن منصرف شدیم. فردا با خبر شدیم که همان شب آیت ا... سعیدی را دستگیر کرده اند و خانه تحت کنترل بوده است. بارها این سؤال برای ما پیش می آمد که چه حکمتی بوده که ماشینی که کاملاً سالم بود، خراب شد و هر کار کردیم درست نشد. این درست زمانی بود که مأموران ساواک داخل خانه آقای سعیدی نشستند و منتظر افرادی بودند که به آنجا رفت و آمد می کردند.

الان درست حضور ذهن ندارم، ولی یادم هست که درباره حضور سرمایه گذاران آمریکایی در ایران، ما هم مثل آقای سعیدی فکر می کردیم. ما این حرکت را مذمت می کردیم و معتقد بودیم با حضور سرمایه گذاران خارجی، وابستگی ایران به آمریکا بیشتر و رژیم شاه تثبیت خواهد شد. بنابراین اقدام آقای سعیدی را در راستای مقابله با این جریان، تقدیس می کردیم. یادم می آید ایشان نامه ای برای مراجع تقلید فرستادند و از آن ها خواستند که در برابر سرمایه گذاری راکفلر و لیلیانتال و چند نفر دیگر بایستند و برخورد کنند. اگر اشتباه نکنم، علت دستگیری ایشان نیز همین بود.

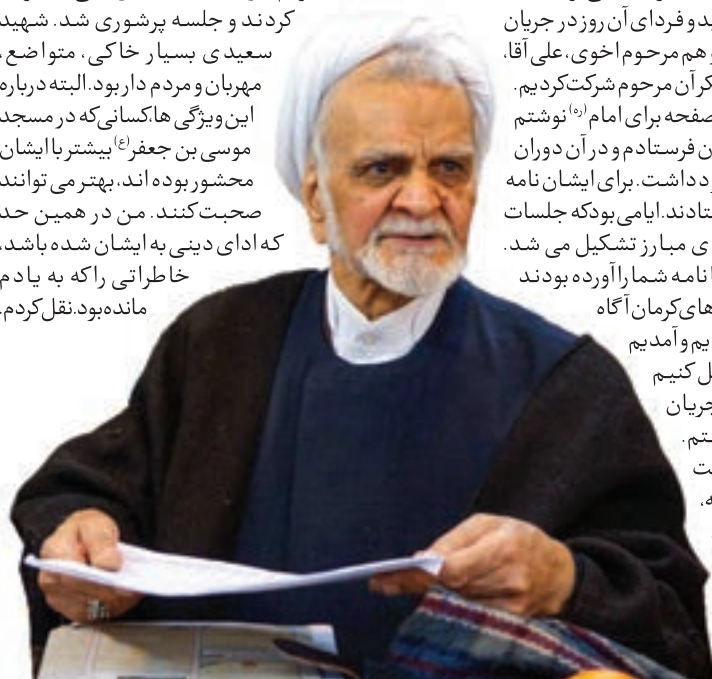
یادم هست که هم زمان با شهادت ایشان، یک مهندس دانشکده پلی تکنیک هم در زندان به شهادت رسید و شهادت این دو نفر، یعنی شهادت یک روحانی و یک دانشگاهی، زمینه ای را برای وحدت روحانیت و دانشگاهی ها به وجود آورده بود. همین بحثی که پس از انقلاب اسلامی در قالب «وحدت حوزه و دانشگاه» مطرح شد، در آن سال، یعنی سال ۱۳۴۹ به این شکل مطرح شد. این دو شهادت متفاوت موجب شد که این دو جریان که از هم گریز داشتند، به هم نزدیک شوند. جریان های روشن فکری و روحانیت رابطه خوبی با هم نداشتند، ولی در همان مقطع هم چهره هایی مثل آقای هاشمی رفسنجانی، آقای مطهری، آقای امامی کاشانی و نظیر این ها در محافل روشن فکری تأثیر خوبی داشتند.





از جهت صداقت و اخلاص و صمیمیتش مورد توجه بود

امر قرار گرفتند. من این را از آقای سعیدی رحمه... علیه شنیدم. آخرین خاطره ام گمانم مربوط به سال ۱۳۴۷ باشد که آقای نیکنام، برادر خانم شهید خلیل طهماسبی، همراه با من زندانی بود. یک بار از ملاقات که برگشت، گفت مأموران به خانه آقای سعیدی رفته و شناسنامه او را خواسته اند. معلوم می شود برای آقای سعیدی اتفاقی افتاده است. ما خیلی نگران بودیم تا بعدا خبر شهادت ایشان در زندان پیچید و کل مادر بهت و تعجب فرو رفتیم؛ به خصوص کسانی که با آقای سعیدی از قبل آشنا و رفیق بودند. همان روز یاروز قبلش یکی از بچه های زندانی سکنه کرد و از دنیا رفت. این دو حادثه در زندان، خیلی ما را متقلب کرد و ما یکی دو روز بعد جلسه ختم مفصلی تشکیل دادیم و دعا و قرآن خواندیم و به گمانم خودم درباره آقای سعیدی صحبت کردم. در آن جلسه همه زندانی ها شرکت کردند و جلسه پرشوری شد. شهید سعیدی بسیار خاکی، متواضع، مهربان و مردم دار بود. البته درباره این ویژگی ها کسانی که در مسجد موسی بن جعفر^(ع) بیشتر با ایشان محشور بوده اند، بهتر می توانند صحبت کنند. من در همین حد که ادای دینی به ایشان شده باشد، خاطراتی را که به یاد مانده بود، نقل کردم.



و مباحث جدیدی را مطرح می کردند. بین این ها و آقای سعیدی بحث هایی بود که البته کم هم نبود و معمولاً روحانیان که به زندان می آمدند، این بحث ها پیش می آمد؛ از جمله با مرحوم ربانی شیرازی، مرحوم محمد منتظری و امثالهم. چون زندانی ها پیوسته در کنار هم بودند، بحث های مختلفی را مطرح می کردند و از این نظر زندان بسیار مفید بود. برای خود من که بسیار مفید بود. انسان با دیدگاه های مختلف، با اخلاق های مختلف، درجه صمیمیت و اخلاص آن ها آشنا می شد و آقای سعیدی از جمله افرادی بود که از جهت صداقت و اخلاص و صمیمیتش مورد توجه بود. خاطره دیگر، وقتی بود که من در کرمان بودم و آنجا توسط یک مأمور سازمان امنیت قتلی اتفاق افتاد. یک جوان قصاب که اخیراً فهمیدم در نشر اعلامیه های امام خمینی^(ع) دست داشته است، در جریان یک دعوی ظاهراً شخصی توسط یک مأمور سازمان امنیت به قتل رسید و فردای آن روز در جریان محکوم کردن این جریان، هم من و هم مرحوم اخوی، علی آقا، سخنرانی کردیم و بعد در تشییع پیکر آن مرحوم شرکت کردیم. بعد من مشروح ماجرا را طی چهار صفحه برای امام^(ع) نوشتم و توسط یکی از طلبه ها برای ایشان فرستادم و در آن دوران بین ما و امام^(ع) رابطه مستمر وجود داشت. برای ایشان نامه می فرستادیم و جواب آن را می فرستادند. ایامی بود که جلسات سری در خانه روحانیان و علمای مبارز تشکیل می شد. آقای سعیدی به من گفتند که آقا نامه شما را آورده بودند و در آن جلسه خواندیم و از جریان های کرمان آگاه شدیم. مادر کرمان نیمه مخفی بودیم و آمدیم قم که جریان را برای دوستان نقل کنیم و امام^(ع) اعلامیه ای درباره این جریان دادند که من با آن به کرمان برگشتم. این جریان در جلد اول کتاب نهضت امام خمینی^(ع) که آقای زیارتی نوشته، همراه با اعلامیه امام^(ع) آمده است. نکته جالب برایم این بود که متن این نامه مورد توجه امام^(ع) قرار گرفته بود و فضایی قم هم در جریان

در سال های ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۷ در قم مشغول تحصیل بودم. در سال دوم ورود به قم بود که درس خارج اصول امام خمینی^(ع) در مسجد سلما سی قم رونق زیادی داشت و ماعدتاً به درس اصول ایشان می رفتیم. البته سه چهار ماهی در مسجد نو که مسجد کوچکی در اول خیابان ارم بود، درس فقه می گفتند که پس از مدتی آن را تعطیل کردند. ما درس اصول ایشان را عصرها در مسجد سلما سی می رفتیم و با افراد زیادی در آن درس آشنا شدیم. از کسانی که یاد دارم که مستشکل درس بودند، در درجه اول آقای آیت... سیحانی بودند که شاگرد برجسته امام^(ع) بودند و تقریرات درس اصول امام^(ع) در سه جلد به قلم آقای سیحانی چاپ شده است. از مستشکلین دیگر آیت... خزعلی و مرحوم حاج آقا مصطفی پسر امام^(ع) و یکی هم مرحوم شهید آیت... سعیدی بودند که البته ایشان کم صحبت می کردند، ولی امام^(ع) پاسخ ایشان را با لطف و محبت خاصی می دادند و حتی یک مرتبه یاد می آید که با عبارتی که حاکی از عشق و علاقه خاص امام^(ع) به آقای سعیدی بود، قریب به این مضمون که «قریب جدت بروم» که حاکی از محبت زیاد امام^(ع) به ایشان بود، پاسخ سؤالش را دادند. حتی این لحن را من درباره حاج آقا مصطفی هم ندیده بودم که به کار ببرند و این علاقه دو طرفه بود. یعنی هم آقای سعیدی علاقه شدیدی به امام^(ع) داشت و هم امام^(ع) این شاگردشان را به شکل ویژه ای دوست داشتند. ما و آقای سعیدی گاهی همراه می شدیم و منزل ایشان می رفتیم و با هم محشور بودیم. آقای سعیدی نسبتی هم با کرمانی ها دارند. چون داماد آقای طباطبایی بودند که اهل رفسنجان هستند و بنابراین کرمان و رفسنجان هم می آمدند و می رفتند. مورد دیگر، زندان رفتن آقای سعیدی است. موقعی که ایشان زندان رفتند، من را هم سه چهار ماه بعد به همان زندان بردند. مرحوم آیت... طالقانی، مرحوم مهندس بازرگان، مرحوم دکتر سبحانی و مرحوم فروهر از مرحوم شهید سعیدی یاد می کردند و صحبت هایی با ایشان داشتند. خلاصه سخن آن ها این بود که آقای سعیدی در کسوت روحانی از روحانیت سنتی و راه و رسم امام^(ع) و حتی در مواردی از بعضی سنت های گذشته دفاع می کرده است. چون آقایان مقداری نوگرا بودند

گفتاری از حجت الاسلام والمسلمین حسن سعیدی، فرزند آیت... سعیدی

شهید سعیدی بسیار به امام^(ع) عشق می ورزید

می آمدند و کارهای گذرنامه را برای پدرم انجام می دادند. چون ایشان حوصله نداشت به ادارات برود. آن ها مقدمات سفر را فراهم می کردند و وقتش که می شد، بلیت هم می گرفتند و شهید سعیدی را می بردند به کویت و ایشان در ایام تبلیغی در آنجا بود. یادم هست در ارتباط با مبارزاتی که ایشان علیه رژیم در کویت انجام می داد، یک بار سفرش هفت ماه طول کشید. یعنی ما هفت ماه از پدرمان بی خبر بودیم و ایشان به دلیل مبارزاتش از طرف سفارت ایران تحت تعقیب بود و نمی توانست به قم بیاید.

بسیاری معتقدند شهید سعیدی به قدری پاک باخته بود که بسیاری از مبارزان به رغم علاقه به مبارزه، از همراهی با ایشان خودداری می کردند. از سوی دیگر، عده ای از متحجران هم ایشان را زیر فشار قرار می دادند و در واقع عرصه از دو طرف برایشان تنگ شده بود.



داشتم که از هم بیاشند و پراکنده شوند و توبه من گفته بودی مراقب وحدت این قوم باشم». به هر حال شهید سعیدی این آیه را بالای نامه نوشت و بعداً حوال ملت را و سپس یکی یکی احوال دوستان را توضیح داد. اما درباره امت گفت که فعلاً همه ساکت اند و شاه را هم به سامری تشبیه کرده بود که بساطی شبیه به او راه انداخته است. در آخر نامه کلمات عاشقانه اش را می آورد و به امام^(ع) عرض می کند که من آن قدر به یاد شما بودم که در این ایام که خداوند به من پسری داده است، نامش را جعفر، اما لقبش را روح... گذاشته ام. به ظاهر او را صدامی زنم، ولی در واقع صبح و شام دارم از شما یاد می کنم. در پایان نامه هم می نویسد: «عبدک، محمدرضا سعیدی». رابطه امیرالمؤمنین^(ع) با حضرت رسول^(ص) نیز همین گونه بود که می فرمود: «من عبدی از عباد های رسول... (ص) هستم». می دانید که مادر حوزه، هم به عنوان طلبه و شاگرد یا استاد انجام وظیفه می کنیم و هم در ایام تبلیغ. یعنی در ماه های محرم، صفر و ماه مبارک رمضان برای تبلیغ به جاهای دیگر می رویم. مرحوم شهید سعیدی هم اهل منبر و تبلیغ بود و در ایامی که حوزه در ماه مبارک رمضان تعطیل می شد، غالباً به مناطق خوزستان و بندر ماهشهر و آبادان می رفت. در همان زمانی که به آنجا می رفت، ایرانی های مقیم کویت که در آن خط رفت و آمد داشتند، یک بار سخنرانی ایشان را می شنوند و می پسندند و حسینیة اشکانی های کویت از ایشان دعوت رسمی می کند. شهید سعیدی از آن زمان به بعد، در مناسبت های مختلف، به کویت دعوت می شد. ما در قم که بودیم، عده ای از ایرانی های مقیم کویت با همان لباس های عربی

رابطه شهید سعیدی با امام^(ع)، رابطه مراد و مریدی و عاشق و معشوقی بود، نه رابطه ای صرفاً شاگرد و معلمی یا رهبر و رهرویی. یعنی از این ها گذشته و بسیار صاف تر و زلال تر شده بود. شهید سعیدی شاگرد امام^(ع) هم بود و چون ولایت فقیه را هم قبول داشت، رابطه رهبر و رهرو را هم داشت. سومین رابطه آن ها با هم، درد دین بود. امام^(ع) از سال ۱۳۴۲ سکان دار انقلاب شده بودند و شهید سعیدی خود را موظف می دانست که به عنوان سرباز امام^(ع)، دنبال فرمانده خود باشد. از همه این رابطه ها نازل تر، رابطه مراد و مریدی و عاشق و معشوقی است که من برای این ها سه نمونه عرض می کنم. وقتی که این نمونه ها را عرض کنم، مشخص خواهد شد که امام^(ع) هم متقابلاً چنین رابطه ای با شهید سعیدی داشتند. شهید سعیدی بسیار به امام^(ع) عشق می ورزید و امام^(ع) را دوست داشت و برای خودش وظیفه می دانست از هر کاری که موجب تقویت مسیر امام^(ع) است، فروگذار نکند و به تمامی از امام^(ع) حمایت کند. شهید سعیدی در هنگامی که امام^(ع) را تازه به ترکیه تبعید کرده بودند، نامه ای به ایشان نوشت که بعدها به دست ساواک افتاد. شهید سعیدی این نامه را به زبان عربی نوشته است. من این نامه را دیده ام. بالای آن نوشته است: «ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی فلاتشمت بی الاعدا ولا تجعلنی مع القوم الظالمین». این پیام جناب هارون^(ع) به جناب موسی^(ع) است در زمانی که جناب موسی^(ع) از کویت طور برگشت و دید همه امتش را سامری گمراه کرده است. پس آمد سراغ برادر وریش او را گرفت و او را به دیوار کوباند. جناب هارون^(ع) گفت: «یا بنی امی! اسم مادر را آورد که عواطف جناب موسی^(ع) را برانگیزد: «ای پسر مادرم! این قوم مرا ضعیف کردند. می خواستند مرا بکشند. من چرا اقدامی نکردم؟ چون بیم آن